

صفت صاحب «دفع» قرآنم از خاتم پیامبرانش در مقابل همتها

نادره حیدری اصفهانی^۱

آقای دکتر علی شیخ الاسلامی^۲

خانم دکتر سوسن آل رسول^۳

■ مقدمه :

اگر صفاتی چون «مزمل» و «مدثر» و «امی» و . . . از جانب خداوند به خاتم پیامبران بوده و او از روی مهربانی و عطوفت و هم چنین برای شناخت این چنین او را نامیده است، اینک با صفت «صاحب» از نظر قومش او را می ستاید، از نظر کسانی که سالیانی به طولانی یک عمر با او زیستند و خواهند زیست و او را در خوشی ها و غم ها دیدند و خواهند دید باورش بر آن بود و هست که او «محمدامین» و «عبد خدا» و «صاحب» قومش هست و خواهد بود.

◆ معانی لغوی و اصطلاحی «صاحب»

الصَّاحِبُ ، رفاقت با توجه و عنایت و همت است، واژه مصاحبت و همراهی در عرف به کار نمی رود مگر در باره کسی که همراهی و ملازمت او زیاد باشد.^(۱)

به مالک و دارنده چیزی و همچنین در مورد کسی که تصرف در چیزی را مالک می شود (یعنی حق تصرف و ملکیت دارد) صاحب گویند. گاهی واژه صاحب- به آنچه را که سرپرستیش می کنند، اضافه می شود، مثل: صَاحِبُ الْجَيْشِ، و گاهی به خود سرپرست و رئیس، مثل: صَاحِبُ الْأَمِيرِ. (مَا يَصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ) (۴۶/ سباء). (از حالات بیماری روانی در صاحبان که پیامبر است اثری نیست). در آیه اخیر پیامبر از آن جهت همراه و مصاحب آنها نامیده شده که تنبه و آگاهیشان دهد به اینکه شما با پیامبر مصاحبت کرده اید، او را آزموده اید و او را

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج مرکز تحقیقات علوم انسانی و اسلامی

۲- استاد دانشگاه تهران و دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

۳- دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج مرکز تحقیقات علوم انسانی و اسلامی

شناخته‌اید چه از نظر ظاهر و چه از نظر باطن و در او هیچگونه تباهی اعضا و دیوانگی نیافته‌اید^(۳)

در رفاقت ارتباط طرفین است که بر اثر تماس در ادامه زندگی یا اختلاط در کارها یا انس گرفتن یا همنشینی کردن یا تمایل نشان دادن یا ارتباط ظاهری برقرار کردن یا در جریان اموری بودن یا در راه و مسیری بودن و... در تمامی این امور رفاقت دو طرفه می باشدمانند: (*إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي*) (کهف/۷۶) (*وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا*) (لقمان ۱۵). و یا رفاقت

خضر و موسی و یا والدین و فرزندان اما گاه رفاقت یک طرفه میشود مانند: (*وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخَوْتِ*) (قلم ۴۸). که فقط مصاحبت از طرف یونس نبی بوده است و همین اشاره را قرآن در مورد پیامبر اکرم بیان فرموده اند: (*مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّهٍ*) (سبأ / ۴۶) ^(۳).

در طول حیات و عمرشان از پیامبر جزامانت و صدق و نظم ندیدند او عامل رفاقت برای همگان بود چنانچه هرکس با او رفاقتی داشت این اعمال را می دید و این مقام فقط مطلوب

پیامبری است و از خصوصیات و اعمال و اخلاق اوست. در آیه ۴۰ سوره توبه مصاحبت با فردی که در کنار پیامبر بود آنچنان دچار اضطراب شده بود که از جانب پیامبر به او آرامش داده می شد.

♦ اطلاق عنوان «صاحب» بر خاتم پیامبران

در قرآن کریم چهار مرتبه صفت «صاحب» برای پیامبر اکرم بیان شده که خداوند در این آیات بخشی از تهمت هایی که به خاتم پیامبران زده شده را به شدت ردّ نموده و این حمایت قرآن از آن حضرت ، نگرش عمیق و قابل تأملی است.

◀ اول : خاتم پیامبران از هرگونه ضلالت و عقیده فاسد به دور است: (*مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ*) (۲ نجم) [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده

معنای «غی» جهلی است که ناشی از اعتقاد فاسد باشد، چون گاهی اوقات جهل آدمی ناشی از نداشتن عقیده است، چه عقیده صحیح و چه فاسد، و گاهی هم ناشی می شود از اعتقاد به چیزی که فاسد است، و «غی» به معنای آن جهلی است که ناشی از

یا محمد اگر مگیان نسبت ضلالت و
 غوایت با تو می کنند تو دل به تنگ
 میاور، باک مدار تو آن بین که ما لوح
 مدح و ثناء تو به قلم لطف قدم
 می نویسیم، چون ایشان تخته هجر تو
 خوانند تو سوره مدح و ثنا ما آغاز کن:

(فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ) ^(۷)

و بدرستی که رسول راشد مرشد و
 تابع حق است، و هیچ گونه گمراهی و
 طریق غیر علم در او نیست و کلامش
 از حق و حقیقت است و فی غایه
 الاستقامه و الاعتدال و السداد. ثم بین
 السبب فی عدم ضلاله و غوایته فقال:

(وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ). ^(۸)

این تعبیرات به واسطه مطالب مهمی
 که در سیاق آیه بیان شده و تأکیدی
 بر صدق و درستی مطالب بر شروع
 «معراج» که مردم از زبان خاتم
 پیامبران می شنوند، می باشد. و در
 سیاق آیات بحث رویت شده که آنچه
 مرئی آن جناب واقع شده همان افق
 اعلی و دنو و تدلی بوده است. و نیز
 این بوده که آنچه به وی وحی می شود
 خدا وحی کرده، و این مطالبی است
 که در سیاق آمده که همه از سنخ
 آیات خدایی برای آن جناب بوده،
 آنچه دیده بود، از آیات کبرای

داشتن عقیده فاسد باشد، نه از
 بی اعتقادی، ^(۴)

تعبیر به «صاحب» ممکن است
 اشاره به این باشد که آنچه او می گوید
 از روی محبت و دلسوزی برای شما
 است. ^(۵)

مراد از «صاحبکم- رفیقان» رسول
 خدا است. «ضلال» به معنای خروج و
 انحراف از صراط مستقیم است. و
 مفهوم آیه این است که: همنشین شما
 از آن طریقی که او را به غایت و هدف
 مطلوبش برساند بیرون نشده، و در
 اعتقاد و رایش از آن طریقه خطا
 نرفته. و او نه در آن هدف مطلوب
 یعنی سعادت بشری که همان عبودیت
 خدای تعالی است خطا رفته، و نه در
 طریقی که به آن هدف منتهی
 می شود. مخاطب ها قریشند، این
 جمله جواب قسم است، یعنی پیامبر
 هدایت کننده و هدایت یافته، ارشاد
 کننده و ارشاد شده است، و چنان که
 شما می پندارید و او را به گمراهی
 نسبت می دهید نیست. و دین و قرآنی
 که برای شما آورده سخنی نیست که
 از رأی و میل خودش صادر شده
 باشد. ^(۶)

پروردگارش بود و هیچ دلیلی که دلالت کند بر اینکه متعلق رؤیت خدای سبحان است و خدا بوده که مرئی برای آن جناب واقع شده، نیست.

مسائل مربوط به معراج رسول از آیات سوره نجم به دست نمی آید بلکه از طریق احادیث روایت شده است. اما شاید به توان از ظاهر آیات این گونه برداشت کرد که، ستاره ای که در آیه اول قسم به آن خورده شده ستاره «شعری» که در آیه ۴۹ بیان شده باشد. ستاره افول کرد و به افق اعلی رسید، آن چنانکه نزدیک و نزدیکتر می شد و فاصله او تا پیامبر به اندازه دو کمان یا کمتر بود و در آن هنگام خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی کرد و آن وحی چیزی نیست مگر قرآن، و قلب پاک او هرگز دروغ نگفت و باردگر مانند گلوله هایی از نور آن را مشاهده نمود و مکان آن در آخرین درخت سدر که در مسجدالاقصی و منطقه طوبی است که مانند بهشت زیباست، بود. و در آن زمان نور خیرکننده ای را مشاهده کرد از سدره المنتهی و آن درختی که با حضرت موسی تکلم کرد و این آیت بزرگ خداوند بود که او دید...

◀ دوم: قرآن انسان ها را در مورد «رفیقشان» و ادار به تفکر می کند:

(أ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ جِنَّهٔ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ) (۱۸۴ اعراف)

آیا نیتدیشیده اند که همنشین آنان هیچ جنونی ندارد؟ او جز هشداردهنده ای آشکار نیست.

در این آیه: تعبیر از رسول خدا به «صاحب ایشان» برای اشاره به استدلال فکری است، زیرا رسول خدا در تمام طول زندگی مصاحب ایشان و ایشان مصاحب وی بوده اند، و اگر او دیوانه می بود در طول این مدت معلوم می شد، پس معلوم می شود او هشداردهنده است نه دیوانه. و کلمه «جنه» یعنی نوعی از جنون، گر چه احتمال هم دارد که مراد از آن یک فرد از جن باشد، چون مردم آن روز معتقد بودند که دیوانه کسی است که یکی از جن در بدن او حلول نموده و به زبان او تکلم کند.^(۹)

جمله «أ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا» کلام تمامی است که منظور از آن انکار و توبیخ است. و جمله «مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ جِنَّهٔ» کلام دیگری است که منظور از آن تصدیق رسول خدا در ادعای نبوت

کافران را گروه گروه صدا زد و آنها را از عذاب خداوند ترساند. یکی از آنها گفت: این همنشین شما پیامبر مجنون است که از شب تا صبح فریاد می‌زد. (۱۲)

◀ سوم : ردّ تهمت ها :

(وَ مَا صَاحِبِكُمْ بِمَجْنُونٍ)

(۲۲ تکویر) و رفیق شما مجنون نیست این آیه ردّ تهمتی است که کفار به رسول خدا می زدند. و اگر در سیاق این آیه، جبرئیل را بستود، و چنین مدحی از رسول خدا نکرد، دلیل نمی‌شود بر اینکه جبرئیل مقامی بلندتر از رسول خدا دارد، برای اینکه زمینه گفتار این است که بفهماند این قرآن اوهام دیوانگان و القافات شیطانی نیست، بلکه از طریق وحی و بوسیله چنین فرشته‌ای نازل شده، و اینکه راه نزول آن، راه سالمی بوده، و حتی احتمال خیانت و خطا هم در آن نیست، زیرا فرشته وحی صفاتی چنین و چنان دارد، و در چنین زمینه‌ای جای ستودن رسول خدا نیست. البته در لابلای کلام خدا صفات کریمه‌ای از رسول خدا دیده می‌شود، که با در نظر گرفتن آن، هیچ شکی باقی نمی‌ماند در اینکه آن جناب افضل از جبرئیل و

است، و در عین حال اشاره به آن چیزی که مردم در باره‌اش تفکر می‌کردند دارد. (۱۰)

کفار مکه پیامبر را گاه دیوانه میخواندند و گاه ساحر و گاه کاهن و گاه شاعر بدیهی است که جنون و سحر ضدان لا یجتمعان اند پس اطلاق آن دو بر یک کس صحیح نباشد لیکن ایشان از سر تحیر و سرگستگی چون اخبار غیب می‌شنیدند می‌گفتند که کاهن است و چون معجزات را که خارق عادت است می دیدند می‌گفتند که ساحر است و چون نظم قرآن بر وجهی می یافتند که عرب و عجم از آن نظم عاجز بودند می‌گفتند که شاعر است و چون پیامبر در دعوتش از پروردگار صفاتی خاص چون : بی‌مثل و بی‌مکان و بی‌جهت و بی‌ضد و ند می‌گفت نسبت جنون به او می‌دادند خداوند رد قول ایشان کرد که او دیوانه نیست مگر بیم‌کننده از عذاب الهی که پیدا و هویدا است بیم کردن او به جهت رفع صوت او در انذار تا همه کس بشنود و بر هیچکس مخفی نماند. (۱۱)

تفکر در آیه برای پیامبر است. (۱۲) پیامبر بر کوه صفا بالا رفت و

از همه ملائکه است، برای اینکه می‌بینیم همه را مامور ساخته که برای بشر سجده و خضوع کنند، برای اینکه انسان خلیفه خدا در زمین است.^(۱۴) جواب سوگندها، رفیق شما هیچگونه و هیچ وجه دیوانه نیست. عنوان صاحبکم، اشاره به وضع زندگانی مشهود آن حضرت از زمان طفولیت تا قبل از بعثت و بعد از آن، و شاهد برای مطلب است.

هیچ دلیل و شاهی برای صدق پیامبران به حق رساتر و محکمتر از تاریخ زندگی و وضع نفسانی و گفتار و رفتار آنان نیست، زیرا انگیزه نبوت و وحی که پیامبران را برمی‌انگیخت و برای گرفتن و ابلاغ وحی بر آنها غلبه داشت، موضوع و حقیقتی است که با تحلیل‌ها و تحلیل‌های روانی معمول امروز نمی‌توان آن را شناخت و راز آن را گشود. هم‌چنان که منشأ هر نیرویی را جز با آثار و قدرتی که در مظاهر شخصی آن پدید می‌آید نمیتوان شناخت.^(۱۵)

وَ مَا صَاحِبِكُمْ بِمَجْنُونٍ از امام صادق علیه السلام آمده است، مقصود نبی صلی الله علیه و آله می‌باشد، هنگامی

که امیر المؤمنین علیه السلام را برای مردم نصب کرد.^(۱۶)

■ تهمت و افتراء «صفات سلمی» خاتم پیامبران

خداوند به تمامی اتهامات دشمنان که به خاتم پیامبران می‌زدند جواب رد داده و از ایشان دفاع نموده است. برای شناخت چگونگی دفاع قرآن از ساحت مقدس خاتم پیامبران در این بخش موارد تهمت‌ها عنوان شده که از سایه آن، آموخته‌های ما نسبت به روش‌های دشمنی دشمنان اسلام فزونی خواهد یافت.

(وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمَنُونَ) (۴۱ حاقه) و آن گفتار شاعری نیست [که] کمتر [به آن] ایمان دارید

(وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ) (۴۲ حاقه) و نه گفتار کاهنی [که] کمتر [از آن] پند می‌گیرید.

در شان نزول این آیات نقل کرده‌اند کسی که نسبت شعر و شاعری به پیامبر داد «ابو جهل» بود، و کسی که نسبت کهنانت می‌داد «عقبه» یا «عتبه» بود، و دیگران هم به دنبال آنها این تهمت‌ها را تکرار

می‌کردند.^(۱۷) این موارد بهانه ای است برای ایمان نیاوردن شما کم ایمان می‌آورید و کم متذکر می‌شوید.^(۱۸) در سیاق آیات می‌فرماید: قرآن نه شعر است و نه کهنات، نه ساخته فکر پیامبر اسلام و نه گفته جبرئیل، بلکه سخن خداست که به وسیله پیک وحی بر قلب پاک پیامبر نازل شده، همین تعبیر با مختصر تفاوتی در یازده مورد از قرآن آمده است.

در آیه ای از قرآن افرادی که کم پند می‌گیرند کسانی هستند که برای خداوند شریک قائلند: (أِلَٰهَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ) (۶۲نمل)، پس پند گیرندگان ایمان به خداوند و ایمان به رسول دارند.

(فَذَكَّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَأَمْجُنُونِ) (۲۹ طوّر) پس اندرز ده که تو به لطف پروردگارت نه کاهنی و نه دیوانه.

(أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ) (۳۰ طوّر) یا می‌گویند: «شاعری است که انتظار مرگش را می‌بریم او چشم به راه بد زمانه بر اوبیم.»

(وَ يَقُولُونَ أَأَنْتَ لَتَأْتِكُنَّ الْآيَاتُ لَشَاعِرٍ مَّجْنُونِ) (۳۶ صافات) و می‌گفتند:

«آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم؟!»

در این آیات به رسول گرامیش دستور می‌دهد دعوت خود را هم چنان ادامه دهد و تذکر خود را متوقف نسازد، و اشاره می‌کند به اینکه پیامبر صلاحیت اقامه دعوت الهی را دارد، و این تکذیب کنندگان در تکذیب او و ردّ دعوتش هیچ عذری ندارند. و آنچه را که عذر برای آنان تصور می‌شود همه را نفی کرده. و آن عذرها، شانزده عذر است که بعضی از آنها مربوط به رسول خدا است، که اگر موجه باشد معنایش این است که: آن جناب صلاحیت برای پیروی ندارد، عذرهایی است که از قبول سخن او جلوگیری می‌کند، مانند اینکه آن جناب کاهن، یا جن زده یا شاعر و یا دروغ‌پرداز بر خدا باشد، و یا خواسته باشد با دعوتش مردم را سرگرم کند. و قسمتی دیگر از آنها مربوط به خود تکذیب‌کنندگان است، مثل اینکه ایشان بدون خالق به وجود آمده باشند، و یا خود، خالق خویش باشند، و یا عقلشان حکم کند به اینکه باید دعوت آن جناب را تکذیب کنند، و از این قبیل عذرهایی دیگر، و آیات مورد بحث علاوه بر رد



این اعذار، کفار را بر تکذیبشان شدیداً توبیخ می‌کند...

حال که آن اخبار حق است، پس تو به کار تذکر دادن خود بپرداز و بدان که تو به حق تذکر می‌دهی و انذار می‌کنی، و آن طور که به تو نسبت می‌دهند کاهن و مجنون نیستی. (۱۹)

امر به تذکر در آیه یعنی انذار کافران و بشارت مؤمنان و دعوت به سوی خداوند است و بعد نفی هرگونه کهنات و جنون از پیامبر، کافران تهمت می‌زنند ولی پیامبر تذکر را ادامه دهد. (۲۰) فقط به قرآن متذکر شو. (۲۱)

در عصر جاهلیت کاهنان بسیاری بودند، از جمله دو کاهن معروف «شق» و «سطیح» آنها در حقیقت افراد هوشیاری بودند که از هوش خود سوء استفاده کرده و با این ادعاها سر مردم را گرم می‌کردند، کهنات در اسلام حرام و ممنوع است و اعتباری به قول کاهنان نیست، زیرا اسرار غیب مخصوص خدا است و سپس به هر کس از انبیاء و امامان آنچه مصلحت بداند تعلیم می‌کند. (۲۲)

و اینکه کاهن نبودنش را مقید کرد به قید «بنعمه ربک»، خواست تا بر خصوص آن جناب منت گذارد و

خواست، بفرماید کاهن نبودن و مجنون نبودن، اختصاص به تو ندارد، بیشتر مردم همینطورند، ولی در تو نعمت خاصی است که نمی‌گذارد در معرض چنین صفاتی قرار بگیری. و کهنات و دیوانگی و امثال آن از تو محال است، به خلاف سایر مردم که در معرض آن هستند (۲۳)

اینکه به چه چیزی پیامبر تذکر دهد، با بررسی دیگر آیات آشکار می‌شود:

(فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مِنْ يَخَافُ وَعَبِدَ) (۴۵/ق)، آنچه در قرآن آمده برای آنان تذکر دهد، که سرانجام تذکر خوف است.

(فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى) (۹/اعلی)، تذکری که سود بخش باشد. و طبق سیاق آیات به خلقت و فانی بودن دنیا و بقای آخرت تذکر داده شود.

(فَذَكِّرْ إِنْ مَانَتْ مُذْكَرٌ) (۲۱/غاشیه)، تذکر دادن از وظایف رسالت و پیامبری است.

و در آیه مورد بحث تذکر به نعمتی است که خداوند به خاتم پیامبران عطا فرموده و آن دوری از هرگونه ضعف عقلانی است. و دیگر نعمتی که به ایشان داده شده :

(وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ)

(۱۱/ضحی) ، نعمت دین را که خدا به او انعام فرموده با مردم در میان بگذارد. (۲۴)

منون از ماده «من» در اصل به دو معنی آمده: «نقصان» و «قطع و بریدن» که این دو نیز مفهوم نزدیکی دارند. سپس واژه «منون» به مرگ نیز اطلاق شده، گاه «منون» به گذشت روزگار نیز گفته شده به این مناسبت که آن نیز موجب مرگ و میر، و بریدن پیوندها، و نقصان نفرات است، و گاه به شب و روز «منون» گفته‌اند و آن نیز ظاهراً به همین مناسبت است. (۲۵)

و واژه «ریب» در اصل به معنی شک و تردید و توهم چیزی است که بعداً پرده‌هاز روی آن برداشته می‌شود و حقیقت آن آشکار می‌گردد. این تعبیر هنگامی که در مورد مرگ به کار رود و «رَيْبَ الْمُنُونِ» گفته شود از این نظر است که وقت حصول آن نامعلوم است نه اصل تحقق آن. (۲۶)

می‌گویند او یعنی رسول خدا شاعر است و ما منتظر مرگ او هستیم، تا بعد از مردنش یادش از دلها برود و اسم و رسمش فراموش شود، و ما از

دست او راحت شویم ، تا او زنده است اشعارش رونقی دارد و مردم را به سوی خود جذب می‌کند، کمی صبر کنید تا مرگش فرا رسد و دفترش، شعرش، همچون طومار عمرش، پیچیده شود، و در طاق نسیان قرار گیرد، آن روز ما راحت خواهیم شد. (۲۷)

آنها به این دل خوش می‌کردند که حادثی پیش آید و طومار عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در هم پیچیده شود، و آنها به گمان خود از این مشکل بزرگی که دعوت آن حضرت در سراسر جامعه آنان به وجود آورده بود رهایی یابند.

حال آنکه خداوند حتی در مقابل چشم بد دشمنانش هم او را حفظ نموده و او را از این واقعیت خبردار می‌فرماید:

(وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْفُونَكَ
بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ
لَمَجْنُونٌ) (۵۱ قلم)

و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند، و می‌گفتند: «او واقعاً دیوانه‌ای است.»

کلمه « زلق » به معنای زلل و لغزش است، و « ازلاق » به معنای ازلال، یعنی صرع است، و کنایه است از کشتن و هلاک کردن. مراد از « ازلاق به ابصار » چشم زدن است، که خود نوعی از تاثیرات نفسانی است.^(۲۸)

دلیلی عقلی بر نفی آن نیست، بلکه حوادثی دیده شده که با چشم زدن منطبق هست، و روایاتی هم بر طبق آن وارد شده، و با این حال علت ندارد که آن را انکار نمود یا گفته شود یک عقیده خرافی است.

نسبت دیوانگی به آن جناب دادن در هنگامی که قرآن را از او می‌شنوند، خود دلیل بر این است که می‌خواسته‌اند بگویند قرآن از القائات شیطانها و جن است، و به همین جهت خدای تعالی در سیاق آیات وقتی می‌خواهد پاسخشان بدهد، می‌فرماید: قرآن به جز ذکر برای عالمیان نیست^(۲۹)

منظور این است که دشمنان به هنگامی که آیات با عظمت قرآن را از تو می‌شنوند، به قدری خشمگین و ناراحت می‌شوند، و با عداوت به تو نگاه می‌کنند که گویی می‌خواهند تو را با چشمهای خود بر زمین افکنند و

نابود کنند!^(۳۰) که این کنایه از نگاههای بسیار غضب‌آلود است مثل اینکه می‌گوئیم فلان کس آن چنان بد به من نگاه کرد که گویی می‌خواست مرا با نگاهش بکشد!^(۳۱) و این نگاه‌ها از دید حسد بر رسول صلی الله علیه وسلم بود^(۳۲)

قرآن می‌خواهد تضاد عجیبی را که در میان گفته‌های دشمنان اسلام وجود داشت با این بیان ظاهر سازد و آن اینکه: آنها وقتی آیات قرآن را می‌شنوند آن قدر مجذوب می‌شوند و در برابر آن اعجاب می‌کنند که می‌خواهند تو را چشم بزنند (زیرا چشم زدن معمولاً در برابر اموری است که بسیار اعجاب‌انگیز می‌باشد) اما در عین حال می‌گویند: تو دیوانه‌ای، و این راستی شگفت‌آور است، دیوانه و پریشان گویی کجا و این آیات اعجاب‌انگیز جذاب و پرنفوذ کجا؟ این سبک مغزان نمی‌دانند چه می‌گویند و چه نسبت‌های ضد و نقیضی به تو می‌دهند؟

(مَا أَنْتَ بِمَجْنُونٍ)

(۲ قلم) (که) تو، به لطف پروردگارت، دیوانه نیستی.

اما نعمت پروردگار به وجود مبارک پیغمبر اکرم بسیار است مقام نبوت و رسالت و خاتمیت و افضلیت و اعطاء کوثر به جمیع معانی کوثر، حوض کوثر، کثرت نسل، کثرت علم مقام، شفاعت اوصیاء طیبین که افضل از تمام انبیاء و اوصیا است،

امت او افضل تمام امم، کتاب او افضل از تمام کتب، دین او افضل تمام ادیان و بالجمله آنچه ممکن بوده خداوند تفضل فرماید به وجود مقدسش عنایت کرده، آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری. بلکه آنچه ندارند تو دارا هستی. خداوند قسم یاد میکند به قلم و بما یسطرون که پیغمبر در این شئون مجنون نیست بلکه عقل کل و کل عقل است و این جمله جواب قسم است.^(۳۳) در اثر موهبت نعمت نبوت و رسالت و شنیدن سروشهای غیبی ای رسول هرگز تو مجنون نیستی و چیزی حائل نیست میان نفس و عقل تو زیرا که مورد موهبت نعمت رسالت و ریاست عمومی جهانی هستی بلکه از نظر حسد و رشک به فضایل تو اینگونه افتراءات را در باره تو گویند.^(۳۴) به او همچون کسی وابسته به دیگران نگاه می کردند، و این تهمتی

است که همیشه گردنکشان بر هر انقلابی و مجاهدی وارد می آورند، و او را دست نشانده و مزدور دیگران می شمارند، و چنان ادعا می کنند که او وابسته به دستگاههای خارجی است، و از طرف دیگر او را به دیوانگی متهم می کردند از آن روی که به کارهای با جرات فراوان می پرداخت. در واقع آنان به این معترف بودند که او دانا و شجاع است، ولی غرور آنان را از این باز می داشت که به عظمت او اعتراف کنند و حکمت او را به تعلیم گرفتن از دیگران و قهرمانی های او را به جنون تعبیر می کردند،

(ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قَالُوا مُعَلِّمٌ مِّثْنُونٌ)

(۱۴ / دخان) پس، از او روی برتافتند و گفتند: «تعلیم یافته ای دیوانه است.» این سخن را هنگامی مشرکان گفتند که وحی بر پیامبر خدا نازل شده به حالت عشوهِ فرو میرفتند.^(۳۵)

یعنی قال بعضهم هو معلّم علمه بشر و هو غلام أعجمی لبعض ثقیف و قال بعضهم هو مجنون^(۳۶)

این چه معلمی است که این گونه به او آموزش داده که با جاذبه فوق العاده هر انسانی را به سمت خود می کشاند؟ (و لقد نعلم أنّهم یقولون



إِنَّمَا يَعْلَمُهُ بَشَرٌ لِّسَانِ الَّذِي يُلْحِدُونَ
إِلَيْهِ أَعْجَمِيٍّ (۱۰۳ / نحل) پس این
معلم عرب نیست که عجم است! و یا
آموخته های او وجه انسانی ندارد و
جنیان به او آموخته اند. در هر صورت
برای معاندین بهتر این بود که خاتم
پیامبران را متصل به منبع کاملا غیر
انسانی بدانند تا راحتتر بتوانند به او و
حرف هایش ضربه وارد کنند.

(و قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نَزَّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ
إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ) (۶ حجر)

و گفتند: «ای کسی که قرآن بر او
نازل شده است، به یقین تو دیوانه‌ای
این جمله سخنی است که کفار از در
تمسخر و استهزاء به رسول خدا و
کتاب نازل بر او گفته‌اند و به همین
جهت اسم آن جناب را نیاوردند، بلکه
به عنوان کسی که کتاب و ذکر بر او
نازل شده خطابش کردند، و نیز اسم
خدای نازل کننده را نبردند تا این
معنا را برسانند که ما نمی‌دانیم خدا
کجا است و از کجا این کتاب را برای
تو فرستاده و وثوق و اعتمادی به گفته
تو که ادعا می‌کنی خدا این کتاب را
نازل کرده نداریم، و لذا به صیغه
مجهول تعبیر کرده و گفتند: «ای
کسی که ذکر بر او نازل شده». علاوه

بر این، از قرآن کریم هم به ذکر تعبیر
کردند که همه اینها از باب استهزاء
است. (۳۷)

نسبت دیوانه‌گی به کسی که در مرتبه
عقل کل بلکه خود عقل کل بود
دیوانه‌گی نسبت دهنده را نشان
میدهد زیرا که چون ارشاد حضرت و
خبر دادن او از قیامت و زنده شدن
مردگان در روز حشر امر محالی به نظر
آنها می نمود زیرا که آنها انسان را
فقط یک جسم دو پا می دیدند و
حیات را همین حیات دنیوی می
دانستند و نیز لذائد و حظوظ را در
همین اعمال شهوانی می پنداشتند
این بود که وقتی رسول در مقام تبلیغ
و ارشاد به آنها تذکر میداد که شما
عالمی در جلو دارید که البته به آن
خواهید رسید و بایستی دست از
پیروی کردن آمال و شهوات بردارید
تا از آن عالم متمتع گردید و نیز باید
خدای یکتا را پرستش نمائید نه بتها را
و این طور تذکرات بر فهم آنان گران
می آمد این بود که می گفتند: این
کسی که دعوی پیمبری می کند و
می گوید دست از حظوظات نقدی
خود بردارید تا اینکه در عالم دیگر به

لذا نذ بالاتر برسید چنین کسی دیوانه است.^(۳۸)

(و عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ) (۴/ص)

و از اینکه هشدار دهنده‌ای از خودشان برایشان آمده در شگفتند، و کافران می‌گویند: «این، ساحری شیاد است» نسبت دادن سحر به پیامبر به خاطر مشاهده معجزات غیر قابل انکار و نفوذ خارق العاده او در افکار بود، و نسبت دادن کذب به او به خاطر این بود که بر خلاف سنتهای خرافی و افکار منحطی که جزء مسلمات آن محیط محسوب می‌شد قیام کرد و بر ضد آن سخن می‌گفت و دعوی رسالت از سوی خدا داشت.

مشرکان بدین علت یک چنین تهمتی را به پیامبر عالیقدر اسلام می‌زدند که چگونه آن بزرگوار به تنهایی می‌تواند اساس شرک و بت پرستی را با اینکه سر تا سر جزیره العرب را فرا گرفته بود برچیند. چون یک چنین عملی به نظر مشرکان امکان‌پذیر نبود لذا نسبت جنون به آن حضرت میدادند.^(۳۹) بعد از چندی به دو دلیل ثابت شد که پیامبر مجنون نبود. بلکه

خود آنان مجنون بودند. یکی اینکه پیامبر با قدرت و یاری پروردگار، اساس و رگ و ریشه بت پرستی را ریشه کن نمود. و دیگر اینکه قرآن که مشرکان از آن به (ذکر) تعبیر میکردند از نظر فصاحت و بلاغت، بلکه از هر نظر ایشان را محکوم و سرکوب و عاجز نمود.^(۴۰)

توجه به معنویات، نزد گروهی دیوانگی است و کفار سرچشمه سخنان پیامبر اکرم را که وحی است قبول نداشتند^(۴۱) اینکه او بشری است با این توانایی‌ها، ساحرش خواندند.^(۴۲)

چون چشم باطن کفار در پرده خود پرستی و ظاهر بینی پوشیده شده فقط جسم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را می‌دیدند و از باطن و حقیقت روحانی او خبر نداشتند و نمی‌دانستند که روح مبارک و نفس مقدس آن سرور مرتبط به ملائعلا گردیده بلکه او اولین نور وجود و فیض مقدس خواهد بود که از مبدا آفرینش به اراضی ممکنات تابیده و به توسط او عالم ممکنات را به نظام معین و ترتیب حکیمانه از نعمت وجود کامیاب گردانیده این بود که گمان می‌کردند آنهم یکی از آنها و مثل



آنان است و به آن کبر و حسد جبلی که در آنها مأخوذ بوده تجاهر می نمودند و معجزات و کرامات او را حمل بر سحر و کذب میکردند.^(۴۳)

نتیجه

ردّ تهمتها از جانب پروردگار فقط منحصر به زمان بعثت نیست بلکه زمان حاضر دشمنان با هر گونه تهمت و افترا قصد خدشه دار کردن وجود منحصر به فرد خاتم پیامبران را دارند، از یک سو او را در حد فقط یک نابغه می دانند که با وجود امّی بودن توانسته فرهنگ سازی نماید، از سویی دیگر با احادیث جعلی و ساختگی

سعی در ارائه شخصیتی غیر اخلاقی از آن حضرت دارند و نکته جالب از بعد عقلانی پیامبر را با اوهام و خیالات بسیار تصور کرده اند و با انتشار کتاب هایی مانند آیات شیطانی سعی بر این داشته و خواهند داشت تا چهره حاتم پیامبران را انسان معمولی و گاه در حد پایین تر نشان دهند و قرآن با درایت بسیار با گذشت پانزده قرن هم چنان از ساحت مقدس رسول اعظم حمایت نموده و این حمایت همداری است به مسلمانان تا از یاری و اطاعت آن حضرت لحظه ای غافل نباشند.

پی نوشتها:

- ۱- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن، ج ۲، ص: ۳۷۶
- ۲- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص: ۱۹۱
- ۳- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۱، ص: ۱۳
- ۴- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن، ج ۲، ص: ۳۷۷؛ قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۴، ص: ۱۱۰
- ۵- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص: ۱۹۶
- ۶- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن، ج ۲، ص: ۷۶
- ۷- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۴۷۹
- ۸- طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، ج ۶، ص: ۱۵۹؛ امین، سیده نصرت، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۱۳، ص: ۳۷۳
- ۹- کاشانی، ملافتح الله، تفسیر منہج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۹، ص: ۶۸
- ۱۰- رشیدالدین میبدی، احمد بن ابی سعید، کشف الأسرار و عدۃ الأبرار، ج ۹، ص: ۳۵۵
- ۱۱- مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، ج ۲۷، ص: ۴۵
- ۱۲- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص: ۴۷
- ۱۳- همان منبع، ج ۸، ص: ۴۵۵
- ۱۴- طوسی محمد بن حسن، البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۴۴؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۷
- ۱۵- بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص: ۶۲۲
- ۱۶- کاشانی، ملافتح الله، تفسیر منہج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۴، ص: ۱۵۱
- ۱۷- ملاحویش آل غازی، عبدالقادر، بیان المعانی، ج ۱، ص: ۴۶۳
- ۱۸- قمی مشهدی، محمد بن محدرضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۵، ص: ۲۵۷
- ۱۹- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص: ۳۵۸
- ۲۰- جرجانی، ابوالمحسن حسین بن حسن، جلاء الأذهان و جلاء الأحرار، ج ۱۰، ص: ۳۰۰؛ سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، فی ظلال القرآن، ج ۶، ص: ۲۸۴۲
- ۲۱- اطالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۵؛ قشیری، عبدالکریم بن هوزان، لطایف الاشارات، ج ۳، ص: ۶۹۵
- ۲۲- گنابادی، حاج سلطان محمد، بیان السعاده فی مقامات العبادۃ، ج ۱۴، ص: ۴۵۶؛ فیض کاشانی ملا محسن، تفسیر الصافی، ج ۵، ص: ۲۹۳
- ۲۳- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۴۷۸؛ رشیدالدین میبدی، احمد بن ابی سعید، کشف الأسرار و عدۃ الأبرار، ج ۱۰، ص: ۲۱۶

- ١٩- رشيد الدين مبيدي، احمد بن ابي سعد، كشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ١٠، ص: ٢١٦؛ مراغي، احمد بن مصطفى، تفسير المراغي، ج ١٩، ص: ٦٢
- ٢٠- طباطبائي، محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن ج ١٩، ص: ٢٧
- مجلي، جلال الدين، سيوطي، جلال الدين، تفسير الجلائين، ص: ٥٥٢٨
- ابن كثير دمشقي، اسماعيل بن عمرو، تفسير القرآن العظيم (ابن كثير)، ج ٧، ص: ٤٠٥؛ مراغي، احمد بن مصطفى، تفسير المراغي، ج ٢٧، ص: ٣١
- ٢١- اندلسي، ابو حيان محمد بن يوسف، البحر المحيط في التفسير، ج ٩، ص: ٥٧٣؛ مظهري، محمد ثناء الله، التفسير المظهرى، ج ٩، ص: ١٩٨؛ طبرى، ابو جعفر محمد بن جرير، جامع البيان في تفسير القرآن، ج ٢٧، ص: ١٩
- ٢٢- سمرقندى نصر بن محمد بن احمد، بحر العلوم، ج ٣، ص: ٢٥٤
- ٢٣- طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ٢٠، ص: ٤٧٦
- ٢٤- طباطبائي، محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، ج ١٩، ص: ٢٧
- ٢٥- بحراني سيد هاشم، تفسير برهان، ج ٤، ص ٤٧٣
- ٢٦- ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، ج ١، ص: ١٦١
- ٢٧- راغب اصفهاني، حسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، ص: ٣٤٨
- ٢٨- طباطبائي، محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن ج ١٩، ص: ٢٨
- ٢٩- راغب اصفهاني، حسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، ص: ١٣٨٢؛ مصطفى، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم ج ٤، ص: ٣٤٤
- طباطبائي، محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، ج ١٩، ص: ٦٤٩
- ٣١- طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان، ج ١٠، ص ٣٤١- سيد بن قطب بن ابراهيم شاذلي، في ظلال القرآن، ج ٦، ص: ٣٦٧١
- ٣٢- رشيد الدين مبيدي، احمد بن ابي سعد، كشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ١٠، ص: ١٩٩- سيد بن قطب بن ابراهيم شاذلي، في ظلال القرآن، ج ٦، ص: ٣٦٧١
- ٣٣- زمخشرى، محمود، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ٤، ص: ٥٩٧